

چکیده

دموکراسی سازی فرایندی درازمدت، ژرف و تدریجی است که با پیشرفت مستمر آن، مشارکت و رقابتهای حزبی، گروهی و انجمنی نهادینه می شود؛ حال آنکه آزادسازی یا لیبرالیزاسیون، با دموکراسی سازی یکی نیست و به آزادیها و حقوق سیاسی اولیه شهروندان و انتخابات نسبتاً آزاد اطلاق می شود. در هم تنیدگی ساختار قدرت موروثی، اجتماعی قبیله ای و اقتصاد رانتهی و به تبع آنها ضعف نهادهای مدنی و جریانات عرفی و مذهبی نوگرا در پایداری اقتدارگرایی در این منطقه بسیار تاثیرگذار بوده و در دو دهه گذشته مانع از گسترش آزادسازیهایی محدود اخیر به سطح دموکراسی سازی شده است. در این نوشته، نگارنده درصدد است که ریشه های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی عدم پیشبرد دموکراسی سازی در این منطقه را بررسی کند.

کلیدواژه ها: شیخ نشینهای خلیج فارس، آزادسازی سیاسی، دموکراسی سازی،

لیبرالیزاسیون

موج نخست دموکراسی خواهی در ایالات متحده آمریکا برای گسترش حق رأی در سال ۱۸۲۸ آغاز شد و سپس به کشورهای صنعتی اروپای غربی گسترش یافت. موج دوم پس از پایان جنگ جهانی دوم شروع شد و به روی کار آمدن حکومت‌های دموکرات در برخی کشورهای آمریکای لاتین و برخی کشورهای مستعمره پیشین بریتانیا انجامید. موج سوم دموکراسی با سقوط حکومت‌های اقتدارگرا در سال ۱۹۷۴ در پرتغال و سپس یونان آغاز شد و در دهه ۱۹۸۰ در آمریکای لاتین، در سال ۱۹۸۹ در اروپای شرقی و در دهه ۱۹۹۰ به تعدادی از کشورهای آفریقایی و آسیایی گسترش یافت که به مراتب گسترده‌تر از موج پیشین بود. لاری دایموند بر این نظر است که با آغاز موج سوم دموکراسی می‌توان از پدیده «جهانی شدن دموکراسی» صحبت کرد. طبق آمار خانه آزادی، تعداد کشورهای آزاد دموکرات در سال ۱۹۷۶ به ۴۲ از ۱۵۹ کشور، در سال ۱۹۸۶ به ۵۷ از ۱۶۷ کشور، در سال ۱۹۹۶ به ۷۹ از ۱۹۱ کشور و در سال ۲۰۰۶ به ۹۰ از ۱۹۳ کشور جهان گسترش یافت. لازم به ذکر است که بخش قابل توجهی از این گذارها از نوع آزادسازی به شکل دموکراسی حداقلی (گسترش حق رأی، آزادی‌های سیاسی نه چندان گسترده، رقابت محدود حزبی و انتخابات نسبتاً رقابتی) بوده است و بخش قابل توجهی از این کشورها، هنوز تا تثبیت دموکراسی و دموکراسی سازی به معنی دموکراسی حداکثری (پاسخگویی بالای حکومت، مشارکت و رقابت حزبی و انجمنی نهادینه و گسترده) فاصله زیادی دارند. ممکن است با فراهم نشدن شرایط مطلوب و افزایش موانع، شاهد بازگشت اقتدارگرایی در برخی از دموکراسی‌های نوظهور باشیم. از حیث نظری، آزادسازی یا لیبرالیزاسیون، به مراحل اولیه دموکراسی سازی اطلاق می‌شود یا به تعبیری دیگر نوعی ورود به دموکراسی حداقلی است که با نهادینه شدن آن فاصله زیادی دارد، از این رو نباید این دو واژه یکسان گرفته شوند.

پژوهشگران خاورمیانه عربی در سه دسته قابل تفکیک هستند: برخی بر این باورند که با وجود تغییرات محسوس، هنوز رژیم‌های عربی، به طور عمده اقتدارگرا باقی مانده‌اند؛ برخی بر این نظرند که پاره‌ای شرایط برای دموکراسی سازی در جهان عرب به وجود آمده‌اند و برخی

– که تعدادشان قابل توجه نیست – بر این باورند که بعضی رژیمها درصد تحقق و پیشبرد یک دموکراسی پارلمانی کامل همراه با ایجاد فرصتهای برابر برای مشارکت همه نیروهای سیاسی – اجتماعی مهم کشور هستند و به نظر آنها، حکومتهای عرب خاورمیانه شاهد یک موج کوچک دموکراسی سازی بوده اند. با وجود تفاوتهای محدود در این سه دیدگاه، باید خاطرنشان کرد که هر سه دیدگاه در این نکته وحدت نظر دارند که برخی کشورهای خاورمیانه عربی، آزادسازی سیاسی اولیه یا موج کوچکی از دموکراسی سازی از دهه ۱۹۹۰ به بعد را تجربه کرده اند. با وجود تحقق موج گسترده دموکراسی سازی از نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ و به ویژه از دهه ۱۹۸۰ به بعد، منطقه خاورمیانه به ویژه شیخ نشینهای خلیج فارس (و تا حد کمتر کویت) از این جریان تا حد زیادی دور بوده اند و به دموکراسی حداقلی نه به عنوان آرمان مطلوب، بلکه به صورت عمل گرایانه و در راستای راهبرد بقای سیاسی حکومت و خاندان حاکم روی آورده اند و در حال حاضر تمایلی به گسترش آن به سطح دموکراسی سازی یا دموکراسی حداکثری ندارند؛ البته با چالشها و فشارهای عمومی نسبتاً قابل توجهی برای دموکراسی سازی مواجه بوده اند.

منطقه خاورمیانه عربی به شدت اقتدارگرایی، سلطانیسم، خودکامگی و موروثی را تجربه کرده است و این دولتها عموماً فاقد تجربیات دموکراتیک در گذشته بوده اند. مطالعات نشان می دهند که کشورهای این منطقه فقط پیشرفت اندکی در گذار اولیه به دموکراسی داشته اند و هنوز حتی با وضعیت نیمه دموکراتیک فاصله قابل توجهی دارند تا چه برسد به تثبیت یافتگی دموکراتیک؛ به عنوان مثال، سلطنت مشروطه در اردن و مراکش با بلژیک و بریتانیا قابل مقایسه نیست و در این دو کشور سلطان از اقتدار نهایی و تعیین کننده برخوردار است و سلطنت و حکومت را در اختیار دارند و هیچ تصمیمی در سیاست داخلی و خارجی بدون اجازه شاه اتخاذ و اجرا نمی شود. برای مثال، در اردن به عنوان کشور پیش گام دموکراسی در جهان عرب، نخست وزیر منصوب شاه است و مجلس در شکل دادن به دولت نقشی ندارد. در مجموع، رژیمهای عرب با میزان متفاوت در نوسان هستند، اما به طور مشخص هیچ یک از آنها در مفهوم تحلیلی، دموکراتیک نیستند.

در این نوشته بر موانع سیاسی، فرهنگی و اقتصادی عدم پیشرفت دموکراسی سازی در شیخ نشینهای خلیج فارس با ساخت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مشترک تمرکز می شود، البته کویت تا اندازه ای استثناست. برای رهایی از طولانی شدن مقاله از پرداختن به بخشی تحت عنوان چارچوب نظری خودداری شده و در عوض، بخشهای نظری به صورت اجمالی در متن اصلی و در ارتباط خاص با هر تبیین سیاسی و اقتصادی می آید تا از این رهگذر، کاربرست عینی بحث نظری نشان داده شود.

سوال اصلی مقاله آن است که: موانع مهم عدم پیشبرد دموکراسی سازی در شیخ نشینهای خلیج فارس چه بوده است؟ فرضیه ای که در این زمینه به آزمون گذاشته می شود، عبارت است از: در شیخ نشینهای خلیج فارس، ویژگیهای ساختاری ذیل موانع مهم دموکراسی سازی بوده اند:

۱. ساختار سیاسی سلطنتی موروثی؛

۲. ساختار اجتماعی و فرهنگی قبیله ای، چیرگی نیروهای اجتماعی ریشه دار سنتی برخاسته از این ساختار بر نیروهای اجتماعی نوگرای مذهبی و سکولار؛

۳. ساختار اقتصادی رانتی؛

۴. پیوندهای پیرو پرورانه و حمایتی بین ساختار سیاسی و اجتماعی فوق.

در این مقاله، روش تحقیق از نوع تبیین علی-ساختاری است، تبیین، پاسخی به چرایی است، نگارنده درصدد است از رهگذر واکاوی در ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی به عنوان علت‌های اصلی، پاسخ تحلیلی به عدم پیشبرد دموکراسی سازی در این منطقه بدهد.

موانع پیشبرد دموکراسی سازی

فرایند دموکراسی سازی و آزادسازی سیاسی در خلاء شکل نمی گیرد، بلکه تحت تأثیر بسترها و چالشهای داخلی و خارجی، اراده جدی معطوف به اصلاحات و دموکراسی در هیأت حاکمه، شکل گیری شکاف در حاکمیت، نقش آفرینی جامعه مدنی و نیروهای اجتماعی و خواست عمومی برای اصلاحات سیاسی آغاز می شود و در صورت وجود شرایط مساعد و

مطلوب، به احتمال زیاد مسیر خود را با موفقیت طی کرده و به تحکیم و تثبیت خواهد رسید. در چند دهه اخیر در منطقه خاورمیانه عربی و در شیخ نشینهای خلیج فارس چند چالش عمده برای حکومتها شکل گرفته که عبارت است از: چالشهای سیاسی (تضعیف مشروعیت حکومت به دلایل نارضایتیهای سیاسی، فساد سیاسی و اقتصادی در حکومت، تبعیضها، سرکوب و محدودیت شدید بر آزادیها و مشارکت)؛ چالشهای اقتصادی (بیکاری، تورم، تبعیض اقتصادی، کیفیت پایین خدمات رسانی)؛ چالشهای جمعیتی و اجتماعی (افزایش جمعیت جوانان و نوجوانان، شکاف نسلی، افزایش تعداد تحصیل کردگان)؛ و چالش افکار عمومی (گسترش کمی و کیفی آگاهیهای سیاسی - اجتماعی). این چالشها تا حد قابل توجهی مشروعیت و استمرار سنتی قدرت سیاسی حکام عرب را به خطر انداختند، بنابراین برخی از حکام عرب از دهه ۱۹۹۰ به بعد به سمت آزادسازی سیاسی اولیه یا موج کوچکی از دموکراسی سازی متمایل شده اند. کشور اردن با اقدام به آزادسازی سیاسی پیش گام کشورهای عرب شد.

نکته قابل توجه آن است که حکام خاورمیانه عربی آزادسازی سیاسی اولیه یا لیبرالیزاسیون را به عنوان راهبردی برای بقا و استمرار سیاسی برگزیده اند نه آنکه شیفته اصلاحات سیاسی به عنوان آرمان مطلوب باشند، بنابراین آن را به عنوان امر گریزناپذیر تلقی نکرده اند که با سرعت قابل توجه ادامه دهند. از این رو، این راهبرد از سوی برخی از این کشورها به منظور استمرار حکومت، تعدیل و کاهش حرکتهای رادیکالی و چالشها، کاهش بحران مشروعیت و اقلان نسبی افکار عمومی داخلی و جهانی برگزیده شد. با وجود این، شواهد نشان می دهد که تعداد زیادی از این کشورها همچون عربستان و مصر در کنار آزادسازی سیاسی اولیه، هنوز سرکوب سیاسی را حفظ کرده اند و در کشورهایی همچون اردن، مراکش و کویت حرکتهای به سمت آزادسازی سیاسی اولیه نسبتاً قابل توجه بوده و میزان سرکوب سیاسی پایین تر بوده است.

در مجموع، شواهد حاکی از آن است که حاکمان خاورمیانه عربی در حال حاضر، مقاومتهاى نسبتاً جدی در مقابل خواست افکار عمومی برای دموکراسی نشان داده اند.

در ادامه، به اجمال مهم ترین موانع سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در مقابل پیشبرد آزادسازی سیاسی و دموکراسی سازی در شیخ نشینهای خلیج فارس توضیح داده می شوند. مهم ترین مصادیق عینی آزادسازیهای سیاسی اولیه در تعدادی از این کشورها عبارت است از: برگزاری انتخابات نسبتاً آزاد، گسترش حق رأی عمومی، انتخابات شوراهای محلی و شهری، آزادیهای محدود انجمنها و سازمانهای غیر دولتی، آزادیهای محدود برای مطبوعات، برگزاری گفتگوهای عمومی جریانهای سیاسی-اجتماعی و فکری با دولت، امضای طومارها و شکواییه ها و ارسال آنها به حکومت. در مجموع، هنوز سرکوب آزادی های سیاسی از وزن بیشتری برخوردار است و با دموکراسی سازی فاصله زیادی دارند. لازم به ذکر است که در بین این کشورها کویت از پیشرفتهای به نسبت قابل توجهی به سمت دموکراسی به ویژه انتخابات نسبتاً منصفانه برخوردار بوده است.

مهران کامروا در یک تقسیم بندی حکومتهای اقتدار گرای منطقه را به چند دسته تقسیم می کند: حکومتهای پادشاهی یا سلطانی نفتی، حکومتهای مخابراتی (اطلاعاتی)، حکومتهای نظامی و حکومتهای فراگیر پوپولیستی؛ البته وی اردن و مراکش را در زمره حکومتهای اسطوره ای مدنی قرار می دهد. برای فهم بهتر موانع دموکراسی سازی در خاورمیانه عربی، ضرورت دارد که هر یک از طیفهای رژیمهای سیاسی یاد شده جداگانه مورد بحث واقع شوند و از صرف اتکا به ویژگی مشترک این رژیمها؛ یعنی اقتدارگرایی، پرهیز شود.

۱. ساختار سیاسی و اجتماعی- فرهنگی

ساختار به مجموعه اجزا و نقشهایی گفته می شود که در بستر تسهیلات و محدودیتها در ساختار موجود به ایفای نقش می پردازند. در ساختار سیاسی مواردی همچون: حکومت، نهادهای سیاسی، مقامات و کارمندان حکومت، محدودیتها و تسهیلات قانونی و غیره مورد توجه هستند. در ساختار اجتماعی- فرهنگی عناصری همچون: فرهنگ، گروهها، نیروها و نهادهای اجتماعی چه سنتی و چه مدرن، فرصتها و محدودیتهای اجتماعی- فرهنگی موجود برای ایفای نقش افراد و بازیگران اجتماعی مورد توجه هستند. در ادبیات سیاسی دو دیدگاه

نظری در نقطه مقابل یکدیگر بوده اند: نظریه های کنش گرا و ساختارگرا. در نظریه های کنش گرا نظر بر آن است که کنشگران اجتماعی جدید توان آن را دارند که ساختارها را تغییر و تحول دهند و اصالت را عمدتاً به کنشگران در ساختارها می دهند. در مقابل، در رویکرد ساختارگرا نظر بر آن است که نقش آفرینی کنشگران اجتماعی در تغییر و تحول اجتماعی بستگی به انعطاف پذیری و فرصتهایی دارد که ساختارها برای کنشگران فراهم می کنند؛ در صورت چیرگی محدودیتها و تصلب ساختاری، کنشگران نمی توانند ساختارها را تغییر دهند. در این ارتباط باید گفت که هیچ یک از دو رویکرد را نمی توان به صورت درستی پذیرفت؛ اگر رویکرد ساختارگرا را بپذیریم، چگونه می توان تغییر و تحولات در تاریخ و به عنوان مثال در عرصه سیاسی خاورمیانه یعنی آزادسازی سیاسی اولیه در دو دهه پیش را توجیه کرد؟ اگر رویکرد کنش گرا را در بست بپذیریم، چگونه می توان تدریجی و بطئی بودن آزادسازی و تداوم اقتدارگرایی در خاورمیانه را توجیه نمود؟ نگارنده در چارچوب رویکرد ساختمندی، آنتونی گیدنز بر این نظر است که از یک سو نقش آفرینی کنشگران جدید و بیان و دامن زدن چالشها از سوی آنها و امروزه همراهی کنشگران مدنی فراملی با آنها، حکومتها را ملزم به پذیرش تغییراتی -بیشتر برای حفظ و تداوم حکومت - می سازد و از سوی دیگر، محدودیتهای سیاسی، اجتماعی - فرهنگی و اقتصادی از تحقق تغییرات سریع مدنظر کنشگران جدید و نوگرا جلوگیری می کنند. البته همین محدودیتها چالشهایی برای حکومت ایجاد می کنند و در همین راستا باید گفت که تغییرات از یک سو محدود و تدریجی خواهد بود، و از سوی دیگر اغلب با خواست برخی از اعضای هیات حاکمه در پاسخ به درخواست کنشگران اجتماعی و ارتباطهای افقی بین کنشگران بوده است.

در مجموع گرچه تصلب ساختاری حکومتها در طول تاریخ از تغییرات سریع جلوگیری کرده اند، ولی امروزه در عصر انقلاب ارتباطات و جهانی شدن، تصلب ساختاری به شدت گذشته حفظ نمی شوند. با وجود این - همچنان که در مورد خاورمیانه می بینیم - گرچه به آزادسازی سیاسی اولیه تن داده اند ولی ساختارهای موجود هنوز در این منطقه (به عنوان یک منطقه منحصر به فرد در جهان) در مقابل دموکراسی سازی مقاومت‌های جدی ایجاد کرده اند.

در واقع در هم تنیدگی ساختارهای سیاسی، فرهنگی- اجتماعی و اقتصادی و ضعف جامعه مدنی و نیروهای نوگرا در مقابل نیروهای اجتماعی سنتی در این امر تاثیرگذار بوده اند. به نظر نگارنده، استثنا بودن خاورمیانه در مقابل فرایند دموکراسی سازی حاکی از تصلب ساختارهاست؛ البته کنشگران مدنی نوگرا تا حدی حکومتها را مجبور به پذیرش آزادسازی سیاسی اولیه کرده اند.

در بحثهای مربوط به دموکراسی سازی می بایست از حیث نظری به چند فاکتور توجه کرد که عبارتند از: ۱. ساخت حکومت، قدرت سیاسی و نخبگان حاکم؛ ۲. فرهنگ سیاسی؛ ۳. جامعه مدنی؛ ۴. رابطه و تعاملات دولت و جامعه مدنی؛ و ۵. ساخت اقتصادی.

ساختار سیاسی شیخ نشینهای نفتی به شکل بارز از نوع موروثی (پدرشاهی) بوده است که ویژگیهای این ساخت قدرت در این منطقه به اجمال عبارتند از:

۱. شخصی بودن قدرت سیاسی که از آن می توان به پدرسالاری سیاسی یاد کرد، به طوری که بین شاه و خاندان حاکم و دولت نمی توان تمایزی قائل شد؛ ذکر نام سعودی پس از عنوان عربستان مثال بارز در این زمینه است. این ویژگی به مقدس شمردن شخص حاکم انجامیده است؛ لذا این دو ویژگی (شخصی بودن قدرت سیاسی و مقدس بودن حاکم) سد مهمی در مقابل جامعه مدنی بوده اند. در این نظامهای سیاسی اقتدار اصلی و نهایی از آن پادشاه یا رئیس حکومت است؛

۲. مشروعیت مذهبی و سنتی (قبیله گرایی) به پدرسالاری مذهبی و سیاسی انجامیده است؛

۳. محدود سازی حلقه قدرت سیاسی و تصمیم گیری به شخص شاه و خاندان حاکم و تاحدی به سران قبایل مهم، انسداد سیاسی و جلوگیری از گسترش نهادهای مدنی؛

۴. انحصارات شاه و خاندان حاکم در اقتصاد؛

۵. تلقی از شاه به عنوان حافظ دین و نماد سنتها نوعی ملی گرایی سنتی- مذهبی در ذیل شخص حاکم ایجاد کرده است. در راستای این ویژگی، وجود نهادهای مدنی در این منطقه به عنوان محل دیانت، سنتها، وحدت ملی و نظام پادشاهی تلقی شده اند، از این رو از

نقش آفرینی آنها در ایجاد و پیشبرد دموکراسی جلوگیری کرده و دست به سرکوب زده اند. در ادامه این ویژگیها بیشتر توضیح داده می شوند.

شیخ نشینهای نفتی و در رأس آنها عربستان سعودی نسبت به سایر حکومتها در خاورمیانه عربی از منابع مادی و غیر مادی بیشتری برای تثبیت قدرت و مقاومت در مقابل دموکراسی سازی برخوردار بوده اند که این منابع مهم عبارتند از: مشروعیت مذهبی و سنتی، منابع رانتی نفتی و گاز، قدرت سرکوبگر پلیسی و نهادهای امنیتی، برنامه های رفاهی و یارانه های گسترده به مردم از دهه ۱۹۷۰ به بعد و وجود روابط گسترده پیروگرایانه^(۱) بین خانواده های حاکم و رجال و گروههای متنفذ قبیله ای و تجار سنتی در جامعه. حکومتهای این منطقه و در رأس آنها عربستان، مذهب و سنت را به عنوان مهم ترین منبع اقتدار یا مشروعیت خود حفظ و تبلیغ کرده اند. مشروعیت خاندان سعودی در عربستان ناشی از اتحاد بین خاندان سعود و وهابیت (اتحاد تاریخی محمد بن سعود و محمد بن عبدالوهاب) و اعلام مذهب و سنت به عنوان مهم ترین منابع قانون گذاری و هدایت نظام سیاسی بوده است. حراست و حفاظت از حرمین شریفین (مکه و مدینه) نیز به شاه عربستان مشروعیت مذهبی داده است. امیرنشینهای قطر، امارات متحده، کویت، بحرین و عمان نیز با اعلام وفاداری خود به مذهب و سنت و پیاده کردن آن در جامعه از چنین مشروعیتی برخوردار بوده اند؛ چنین مشروعیتی تاکنون منبع مهم ثبات اقتدارگرایی آنها بوده است. یکی از نکات مهم در ادبیات نظری آن است که سازمان سیاسی ریشه در سازمان یا ساختار اجتماعی هر جامعه دارد. از دید جیمز بیل، نظام سیاسی موروثی در این منطقه به شکل مستقیم ریشه در نظام اجتماعی پدرسالار قبیله ای دارد. به عبارت دیگر، پدرشاهی در عرصه حکومت دنباله ناگسسته پدرسالاری و ریش سفیدی یا سرکردگی قبیله ای بوده است. قبیله، خانواده، عشیره، وابستگیهای منطقه ای و هویت قومی و مذهبی اجزای مهم سازمانهای اجتماعی این منطقه را تشکیل می دهند. در جهان عرب پیشینه نهادهای مدنی و انجمنی مدرن به سده ۲۰ بر می گردد، حال آنکه نهادهای اجتماعی سنتی و غیر مدرن که قشربندی اجتماعی این منطقه را شکل داده اند از

همان ابتدای شکل‌گیری این جوامع بوده‌اند.

قدمت بسیار طولانی، عمیق و چیرگی چنین نهادهای پیشامدرن اجتماعی مبتنی بر ارزشهای سنتی و وفاداریهای قبیله‌ای، عشیره‌ای و منطقه‌ای یکی از عوامل مهم پایداری اقتدارگرایی و از موانع بسیار مهم در مقابل دموکراسی‌سازی در دو دهه اخیر بوده‌اند. بافت قبیله‌ای در این منطقه به تعهد و الزام عمومی به اطاعت از خاندان حاکم و باور به تقدس سنتهای بسیار کهن انجامیده است. درهم‌تنیدگی سازمان سیاسی و اجتماعی پدرشاهی و پدرسالاری قبیله‌ای و ریشه‌داری آن، در هدایت رفتارهای سیاسی و اجتماعی مردم در گذشته و در حال حاضر نیز بسیار تاثیرگذار بوده است و این دو مکمل یکدیگر بوده‌اند.

در پادشاهیهای نفتی خاورمیانه، فرهنگ قبیله‌گرایی و عشیره‌ای با حکومت پدرشاهی و پیوندهای حامی-پیرو سازگار بوده است و اطاعت در خانواده و قبیله همانند اطاعت از حاکم بوده است. این امر مانع از نهادینه شدن روابط و ارزشهای مدنی در بین توده‌ها شده است و امروزه این توده‌ها با پس‌زمینه ارزشی قبیله‌ای و پدرسالار نمی‌توانند پشتیبان جریان‌های دموکراسی‌خواه باشند. از این رو نهادهای غیردولتی و مدنی نتوانسته‌اند روابط مدنی را در مقابل روابط سنتی موجود نهادینه ساخته و در پویشهای سیاسی، مشارکت سیاسی واقعی نداشته باشند. جامعه مدنی در این منطقه از جهان عرب در آن حد نیست که به طور جدی برای گذار به دموکراسی بر دولت اعمال فشار کند و شواهد حاکی از آن است که این دولت‌ها اجازه عبور از آزادسازی بیشتر و دموکراسی‌سازی را نداده‌اند. در این کشورها، خانواده‌های سلطنتی جایگزینی برای احزاب حاکم در جمهوری عوام‌فریبانه غیرپادشاهی هستند و شبکه‌های قبیله‌ای معادل انجمن‌ها یا نهادهای کورپوراتیستی بوده‌اند. این شبکه‌ها به مثابه یکی از موانع مهم دموکراسی و گسترش انجمن‌های مدنی عمل کرده‌اند.

در این منطقه، ساختار سیاسی پدرشاهی و ساختار اجتماعی پدرسالار نوعی پیروپروری و حمایت سیاسی پیروها (قبایل) از حامی (خاندان حاکم) را گسترش داده است. تلقی شخصی از قدرت و غیرنهادینه بودن آن مستلزم عدم پاسخگویی، عدم شفافیت و فساد بوده است. وجود شبکه‌های فاسد حمایتی، وساطت و میانجیگری، ارتباطات و نفوذ سیاسی،

خانوادگی، قبیله‌ای - عشیره‌ای و مذهبی از عوامل مهم تاثیرگذار بر رفتارهای سیاسی - اجتماعی محافظه کارانه و رفتارهای سودجویانه اقتصادی و در تعیین منزلت اجتماعی افراد بوده‌اند. در مجموع، پیوندهای قبیله‌ای بین قبایل و خاندان حاکم و انسجام نسبتاً محکم در خاندان حاکم یک عامل مهم در تداوم نظام سنتی و مقاومت آن در مقابل جریانات سیاسی دموکراسی خواه بوده است.

با وجود نوسازی در دهه‌های اخیر و تحولات چشمگیر در عرصه ارتباطی، آموزشی، اقتصادی و غیره، هنوز هویت قبیله‌ای و ارزشهای وابسته به آن در این جوامع به شکل برجسته در نظام سیاسی و تعاملات سیاسی تداوم یافته‌اند. در سطح نهادهای سیاسی، اساس و جوهره قبیله‌گرایی از طریق خانواده سلطنتی تجسم می‌یابند. در انتصاب و عضویت در شوراها، مجلس، نهادهای حکومتی و اداری اساس قبیله‌گرایی حفظ شده است. نهادهای قبیله‌ای به شکل رسمی و غیررسمی در نظام و ساختار سیاسی یک پارچه ادغام شده‌اند. در کویت، نهادهای قبیله‌ای به شکل غیررسمی و از طریق نهادهای سیاسی موجود همچون مجلس ملی، شوراها، شهری و انجمنهای داوطلبانه و برخی باشگاههای سیاسی عمل می‌کنند. در عربستان، عمان و بحرین نهادهای قبیله‌ای، نیمه رسمی هستند و به شدت در نیروهای پلیس و گارد ملی در کنار نهادهای سیاسی حضور دارند. در بین قبایل، قبیله‌ای که خاندان حاکم از آن برخاسته‌اند، از اهمیت محوری برخوردار بوده و اعضای آن دارای پستهای کلیدی حکومتی و استانی هستند. در عربستان معمولاً خانواده حاکم بین ۱۵ تا ۲۵ هزار نفر تخمین زده می‌شوند که بیش از ۲۰۰ شاهزاده ارشد خانواده حاکم را کنترل و پستهای کلیدی را از آن خود کرده‌اند. در این جوامع، پیشبرد و تقویت استحکام خانواده سلطنتی اساساً ماهیت قبیله‌ای دارد. در بحرین، کویت، عمان، قطر و امارات پسنهای نخست وزیری، وزارت خارجه، کشور و دفاع به خانواده سلطنتی تعلق دارند؛ البته این قبیله‌گرایی گاهی خطر رقابت فردی و توطئه در بین شاهزاده‌های ارشد را در بر دارد.

یکی از موانع مهم دموکراسی‌سازی، وجود بوروکراسی گسترده و تحت سلطه خاندان حاکم است. در این کشورها بوروکراسی تحت نظارت شدید خاندان حاکم و عشیره‌ها و قبایل

بزرگ است. به تأثیر از ساخت قدرت سیاسی موروثی، بوروکراسی نیز تابعی از قدرت شخصی و خانوادگی خاندان حاکم و قبایل وابسته به آن است، بنابراین عضوگیری در بوروکراسی به طور عمده تابعی از قبیله گرایی است و بوروکراسی تحت سیطره روابط و ملاحظات شخصی، خاندانی، قبیله ای یا غیر رسمی بوده است. اخیراً تکنوکراتهای تحصیل کرده غرب در بوروکراسی جای پای پیدا کرده اند که البته اینها اغلب وابسته به خاندان حاکم بوده اند. بوروکراسی، کانالی برای گسترش روابط حامی، پیرو و ایجاد شبکه های حمایتی فاسد و یارگیری سیاسی و به طور کلی در خدمت تثبیت قدرت سیاسی خاندان حاکم عمل کرده است. بنابراین، بوروکراسی با جوهره قبیله گرایی و پیروپروری تاکنون سد و مانع مهمی در مقابل جریانات و نهادهای مدنی نسبتاً ضعیف دموکراسی خواه بوده است. یکی از ملزومات گذار به دموکراسی، شکاف در حاکمیت و نخبگان حکومت به دو دسته اصلاح طلبان و محافظه کاران و نیز برقراری پیوندهای قابل توجه بین نخبگان اصلاح طلب در حاکمیت و اصلاح طلبان در عرصه جامعه مدنی است. این ضرورت برای گذار به دموکراسی در این منطقه شکل نگرفته است. نخبگان سیاسی در نظامهای سلطنتی و حتی جمهوریهای اقتدارگرای خاورمیانه عربی نزدیک ترین رابطه را با رهبران اصلی رژیم دارند و حتی این روابط به سطح روابط شخصی گسترش یافته اند. در سلسله مراتب نخبگی، نخبگان به خاطر منافع مادی و عینی و نیز به دلیل کنترل سفت و سخت حکومتی مایل نیستند این انسجام و همکاری با حکومت را کنار گذارند.

ساخت نخبگی در خاورمیانه عربی از دو الگوی مشخص پیروی کرده است:

۱. گردش مستمر قدرت و پستهای حکومتی بین نخبگان وفادار به حکومت که در این فرایند جایی برای نخبگان منتقد نیست. گردش قدرت در این منطقه از الگوی طبقات خانوادگی، قبیله ای و سیاسی تبعیت می کند، در نتیجه، چرخش نخبگی حداکثر به شکل جابه جایی پستها بین نخبگان ثابت وفادار به حکومت بوده است.

۲. پایداری یا ثبات نخبگان: این راهبرد اساساً متکی بر حفظ افراد بسیار وفادار و عمدتاً شاهزادگان ارشد در پستهایشان است.

البته در دو دهه اخیر، نسل جدید از تکنوکراتهای (فن سالاران) تحصیل کرده داخل و خارج به سطح درجه دو نخبگی و سطوح تصمیم‌گیری در پارلمانها و شوراهای مشورتی و پستهای مدیریتی دست یافته‌اند. نکته قابل توجه آن است که چرا تغییرات نسبی حاصله در ساختار نخبگی در پیشبرد دموکراسی سازی تأثیرگذار نبوده‌اند؟ پاسخ آن است که تکنوکراتهای جدید عمدتاً از شاهدادگان و تا حدی از قبایل سرشناس هستند که رابطه سببی با خاندان حاکم دارند. علاوه بر پیوندهای نسبی و سببی، عواملی همچون تسهیلات بالای مالی و استخدامی از ناحیه حکومت، نظارت‌های سفت و سخت حکومتی و قدرت سرکوب مانع از تمایل این نخبگان به شرکت در حرکت‌های دموکراسی خواهی جریان‌ات لیبرال و اصلاح طلب اسلامی شده‌اند. یکی دیگر از تغییرات در ساختار نخبگی، پذیرش مدیران شرکتهای تولیدی و تجاری بخش خصوصی و تاجران عمده به شوراهای مشورتی، پارلمانها و برخی سازمانهای حکومتی در کشورهای نفت خیز عربی است. نمایندگان صنایع بزرگ به شکل قابل توجهی نفوذ سیاسی خود را افزایش داده و گاهی به پستهای سیاسی رسیده‌اند. حضور نمایندگان این گروه در شورای مشورتی عربستان یکی از مثالهای بارز است. در مجموع، این گروه از نخبگان جدید به دلیل وابستگیهای سیاسی و اقتصادی به حکومت در کنار عوامل یاد شده فوق تمایلی به دموکراسی خواهی و همکاری با جریان‌ات لیبرال و اعتراضات سیاسی نداشته‌اند و به عنوان همکار حکومت عمل کرده‌اند تا از قبل همکاریهای سیاسی به منافع و رانتهای حکومتی برسند. یکی از تغییرات در این منطقه، نهادسازیهای جدید در کنار نهادهای سیاسی سنتی موجود است. این نهادسازیهای جدید در پاسخ به چالشهای سیاسی-اجتماعی، نسلی و فکری برآمده از تغییر و تحولات ساختاری از دهه ۱۹۷۰ به بعد و نیز در پاسخ به چالشها از ناحیه جامعه جهانی و بازیگران فراملی بوده‌اند. از جمله مهم‌ترین مصادیق آن عبارتند از: تصویب قانون اساسی، انتخابات پارلمانی (به جز عربستان)، شوراهای اسلامی شهر و محلی، انجمنهای شبه مدنی دولتی و انجمنهای مدنی، گفتگوهای ملی، احزاب سیاسی، انجمنهای حرفه‌ای هدف از این تغییر و تحولات نهادی از یک سو، پیاده کردن الگوی جلب همکاری فراگیر از بین تکنوکراتها، روشنفکران، صاحبان صنایع و غیره بوده و از سوی دیگر، این

تغییرات به صورت تاکتیکی برای جلوگیری از رادیکالیسم سیاسی و با هدف بقای سیاسی سیستم موجود بوده اند. از حیث نظری، یکی از عوامل بسیار مهم در پیشبرد دموکراسی سازی، وجود جامعه مدنی با حضور احزاب، انجمنها و نهادهای مدنی، کنشگری آگاهانه و فعالانه، پایبندی آنها به اصول دموکراتیک و انسجام و روابط افقی در بین بازیگران مدنی است.

در خاورمیانه به طور تاریخی، سه سازمان سنتی جامعه مدنی بوده که از خودمختاری و استقلال قابل توجهی از دولت برخوردار بوده اند که عبارتند از: روحانیون، اتحادیه های قبیله ای و بازرگانان سنتی. گرچه روحانیون و قبایل در مقابل اعمال قدرت بی حد و حصر حکومتها محدودساز و مانع بوده اند با وجود این، این گروههای سنتی علاقه مند به ترویج اصول دموکراسی، ایجاد نمایندگی سیاسی و حمایت از جریانات دموکراسی خواه نبوده اند؛ دلایل مهم آن عبارتند از: مشروعیت مذهبی - سنتی حکومت، پیوندهای سیاسی - اقتصادی و خویشاوندی آنان با حکومت، دست کاری حکومتها در فرهنگ و استفاده گزینشی از فرهنگ و مذهب در جهت تثبیت قدرت خود. مضافاً اینکه مردم این منطقه از میراث آشنایی با دموکراسی و مفاهیم آن برخوردار نبوده اند تا در نتیجه آن، این دو گروه یاد شده ناگزیر به دفاع از جریانات دموکراسی خواه باشند. گرچه این نهادهای مدنی سنتی تا حد زیادی از دولت، مستقل باقی مانده اند، به دلایل یاد شده این نهادها انگیزه ای برای سیاسی شدن نداشته اند تا چه برسد که کارگزاران فرایند دموکراسی سازی باشند. هیچ یک از این گروههای یاد شده مایل نیستند که روابط و تفاهم ضمنی خود با دولت به چالش کشیده شود؛ زیرا این تفاهم مدتهاست که موفقیت اقتصادی، وفور اجتماعی، پذیرش سیاسی و امنیت مادی شان را تضمین کرده است. خدمات رفاهی دولت در بین توده های قبیله ای و مردم از طریق درآمدهای نفتی نیز مانع از رادیکال شدن آنها شده است و به طور کلی در کشورهای خلیج فارس طبقات پایین فاقد اهمیت سیاسی بوده اند.

سعدالدین ابراهیم، پژوهشگر مصری، بر این نظر است که جامعه پیشامدرن در جامعه و جهان عرب، حول یک اقتدار سیاسی بوده است که مشروعیت آنها برآمده از آمیزه ای از منابع

دینی و سنتی و استیلای سیاسی بوده است. فضای عمومی، محل حضور قبایل و خاندانها بوده که در این فضا، اقتدار سیاسی به شکل آشکار خود را اثبات و تحمیل کرده است. از دید وی، از یک سو این دولت‌ها زمینه ظهور و تکوین فضای عمومی کارآمد برای پیدایش و گسترش صورت‌بندیهای جدید را فراهم‌نساختند و از سوی دیگر، صورت‌بندیهای اقتصادی-اجتماعی که مینا و خاستگاه جامعه مدنی و دولت مدرن هستند، در این جوامع هنوز به قدر کافی توسعه نیافته‌اند، بنابراین، در این جوامع هنوز نهادهای مدنی جدید در حد قابل توجه توسعه نیافته‌اند. تقدم تاریخی گروههای سنتی (علماء) و قبایل و خانها نیز مانع تحزب و نهادهای مدنی و مانع مشارکت توده‌ها در آنها شده‌اند. در پادشاهیهای نفتی به دلیل الگوی توسعه اقتصادی دولت-محور و اقتصاد رانتی، بخش خصوصی-که می‌تواند یکی از خاستگاههای مهم جامعه مدنی باشد-به آن صورت توسعه نیافته و در نهایت وابسته به دولت است، لذا توان چالشگری سیاسی-اقتصادی دولت را ندارد. از سوی دیگر، دولت‌های پادشاهی و موروثی با ویژگی شخصی بودن قدرت سیاسی و انسداد سیاسی به هر نوع نهادهای مدنی به مثابه کرم روده دولت و مزاحم حکمرانی نگریسته‌اند و به آنها بدبین بوده‌اند، بنابراین با گسترش نهادهای مدنی موافق نبوده‌اند.

نهادهای مدنی جدید در پادشاهیهای نفتی عمدتاً جنینی و در شکل نهادهای صنفی و اجتماعات غیررسمی بوده‌اند که رایج‌ترین آنها نهادهای صنفی-حرفه‌ای وابسته به بازار و تجار، پزشکان، حقوقدانان، نویسندگان و غیره بوده‌اند، اینها در فضای سیاسی و اقتصادی یاد شده نتوانسته‌اند رشد و نمو کنند. ضعف نهادهای مدنی یاد شده، عدم وجود روابط افقی بین این نهادها، ساخت قدرت سیاسی موروثی نامعطف نسبت به این نهادها، ساخت قبیله‌ای و فرهنگ برخاسته از آن و بی‌تفاوتی سیاسی توده‌ها از عوامل مهم ضعف، کمتر تأثیرگذاری و چالشگری محدود آنها بوده‌اند که صرفاً به آزادسازی سیاسی محدود انجامیده‌اند. این دولت‌ها فاقد نظامهای حزبی بوده‌اند.

نکته قابل توجه دیگر آن است که خاندان حاکم بر این کشورها چه پیش از تشکیل حکومت (در وضعیت حکومت‌های قبیله‌ای محلی) و چه پس از تشکیل حکومت از حمایت

قدرتهای خارجی به ویژه انگلستان برخوردار بوده اند. قدرتهای خارجی به ویژه انگلستان و پس از آن ایالات متحده آمریکا به خاطر اهمیت ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی این منطقه از خاندان حاکم در شیخ نشینهای خلیج فارس حمایت کرده اند و برای پیشبرد دموکراسی و جلوگیری از نقض حقوق بشر و سرکوب آزادیها بر این خاندان، اعمال فشار و اعتراض جدی به عمل نیاورده اند. از این رو پشتگرمی این خاندان به قدرتهای خارجی در کنار عوامل فوق نیز باعث شده که به صورت جدی به جریانات دموکراسی خواه پاسخ مثبت ندهند.

۲. ساختار اقتصادی رانتی و عدم پیشبرد دموکراسی سازی

یکی از موانع بسیار مهم دموکراسی سازی در خلیج فارس، اقتصاد رانتی است. یکی از پیش شرایط مهم برای دموکراسی وجود نیروها و طبقات اجتماعی - اقتصادی مستقل است. سیمون بروملی و هیم گربر از نظریه پردازان پیش گام در استفاده از نظریه برینگتون مور در تحلیل ساختار اجتماعی طبقاتی وی در مورد خاورمیانه عربی هستند. در تحلیل مور، وجود طبقات اقتصادی مستقل به ویژه بورژوازی و ائتلاف آنها با زمین داران متمایل به تجاری سازی کشاورزی (در انگلستان) و ائتلاف آنان با دهقانان و کارگران (در فرانسه) از پیش شرایط مهم وقوع انقلابهای دموکراتیک هستند. بروملی و گربر با عنایت به تحلیل ساختار اجتماعی و طبقاتی بر این باور هستند که دموکراسی مستلزم توازن بین دولت حاکم و طبقات مستقل و جامعه مدنی با حضور این طبقات و تشکلات مدنی وابسته به آنهاست؛ با این توازن به مرور از اقتدارگرایی حکومت کاسته شده و پاسخگوتر می شود یا اینکه ممکن است به انقلابهای دموکراتیک انجامد. اگر زمین داران و اشرافیت سلطه یابند، نتیجه، تداوم اقتدارگرایی و عدم پیشبرد دموکراسی سازی خواهد بود. با نگاه اجمالی به دیدگاه نظریه پردازان رویکرد نوسازی همچون مارتین لیپست، رابرت دال و دانیل لرنر و با استناد به تجربه کشورهای دموکراتیک و صنعتی، می توان گفت که وجود طبقه متوسط یا بورژوازی مستقل از حکومت و تقویت روزافزون آن، وابستگی دولت به مالیات آنها، شکل گیری طبقه کارگر ماهر و گسترش آگاهیهای سیاسی و اجتماعی برای دموکراسی و موفقیت آن مهم هستند. برای مثال، رابرت

دال بر این نظر است که دموکراسی با ویژگی‌هایی همچون رقابت دموکراتیک بین گروه‌ها، آزادی و مشارکت مستلزم تحقق توسعه اقتصادی، پیچیده شدن جامعه، شکل‌گیری گروه‌ها و طبقات اقتصادی و اجتماعی مستقل است.

با عنایت به بحث نظری اجمالی فوق، می‌توان گفت پادشاهیهای نفتی عربی خاورمیانه به دلایل ذیل از ویژگی‌های ساختاری فوق برای دموکراسی‌سازی واقعی برخوردار نیستند، از این رو مقاومت زیادی در مقابل خواست جریان‌های محدود لیبرال برای آزادسازی سیاسی بیشتر داشته‌اند. نخست آنکه، این دولت‌ها با عنایت به شاخص‌های توسعه‌یافتگی اقتصادی (سهم بالای صادرات صنعتی در تولید ناخالص ملی، توزیع عادلانه ثروت‌ها، خدمات و فرصت‌های اجتماعی - اقتصادی برابر، رقابت آزاد اقتصادی و مالیات محوری اقتصاد) جزو کشورهای توسعه‌یافته اقتصادی نیستند، بلکه در زمره کشورهای هستند که به دلیل اقتصاد نفتی از درآمد سرانه بالا و رشد اقتصادی نسبتاً بالایی برخوردارند. البته با کاهش قیمت نفت در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ و دهه ۱۹۹۰، آسیب‌پذیری این رژیم‌ها و رشد اقتصادی وابسته به درآمد نفت آشکار گردید و به چالش‌های نسبتاً جدی اقتصادی و اجتماعی انجامید. ماهیت رانتی اقتصاد پادشاهی‌ها و امیرنشین‌ها اساساً در تعارض جدی با شکل‌گیری طبقات اقتصادی و اجتماعی مستقل از حکومت بوده است. از آنجا که دولت تنها دریافت‌کننده، توزیع‌کننده و هزینه‌کننده درآمدهای فزاینده نفتی است، این امر به فربه شدن و تصدی‌گری دولت در اقتصاد، عدم شکل‌گیری طبقات اقتصادی مستقل، وابستگی و تضعیف سیاسی روزافزون آنها و فراطبقاتی شدن حکومت در این جوامع انجامیده است. در این اقتصادهای رانتی، از یک سو تمایل جدی در دولت به صنعتی‌سازی، تنوع تولید، اقتصاد آزاد و استقلال طبقات اجتماعی - اقتصادی نبوده است و از سوی دیگر، تصدی‌گری و انحصارات دولت در اقتصاد مانع از آزادسازی واقعی اقتصادی شده است؛ البته اخیراً نوعی آزادسازی محدود رخ داده است. در نتیجه، این طبقه نمی‌توانست به دلیل ماهیت وابسته سیاسی و اقتصادی خود به حکومت در پیشبرد دموکراسی‌سازی و چالش‌گری سیاسی نقشی ایفا کند. شایان توجه آنکه، بخش قابل توجهی از اعضای بورژوازی ثروتمند از شاهزادگان یا افرادی هستند که به شکل سببی با این خاندان

مرتبط هستند.

هینه بوش، بروملی و گریبر بر این نظرند که در مجموع شرایط ساختاری-اجتماعی در این منطقه برای دموکراسی سازی مطلوب به نظر نمی‌رسد؛ دلایل مهم از دید آنها عبارتند از: اقتصاد رانتی، خصومت و تعارض خاندان سلطنتی و نظم پیشامدرن سنتی با مالکیت خصوصی و استقلال آن و نقش پیرامونی این منطقه در اقتصاد سرمایه داری جهانی. به دلیل پیرامونی بودن و اقتصاد رانتی اولویت چندانی به صنعتی سازی داده نشده است و آنچنان که می‌بینیم، تنوعی از مالکیت‌های خصوصی صنعتی و بازرگانان کوچک هستند که به مثابه همدست و همراه وابسته به حکومت عمل می‌کنند و از این رهگذر به امتیازها و رانت‌های اقتصادی رسیده‌اند. در مجموع، این طبقات به دلیل ماهیت وابسته به حکومت از حیث اقتصادی و سیاسی در چارچوب سازوکارهای پیروپروانه مایل نیستند که اقتدارگرایی به سمت دموکراسی سازی حرکت کند، از این رو به آزادسازی محدود به عنوان تاکتیکی برای حفظ وضع موجود سیاسی مایل بوده‌اند و از جریان‌ات دموکراسی خواه حمایت نکرده‌اند.

طبقه کارگر صنعتی (به عنوان یک نیروی اجتماعی در دموکراسی‌ها) به حد کافی بزرگ یا مستقل نبوده است که بتواند با نیروهای اجتماعی دیگر ائتلاف دموکراسی خواهی قوی ایجاد کند. طبقه متوسط تحصیل کرده و برآمده از دل نوسازی و تحولات ساختاری نیز اساساً به دولت و خاندان حاکم به صورت نسبی یا سببی وابسته هستند و نه مستقل از آن. در تاریخ انقلابها و جنبشهای مدرن، گرچه رهبری ائتلاف دموکراتیک و انقلابی با طبقه متوسط بورژوازی و روشنفکران بوده است، این گروهها بدون همکاری و بسیج توده‌های ناراضی به لحاظ اقتصادی-اجتماعی نمی‌توانستند به اقتدارگرایی حکومتها پایان دهند. شرایط در خلیج فارس به گونه دیگر است. پادشاهیها و امیرنشینهای نفتی برای جلوگیری از ناراضی‌های شدید توده‌ها از چند اهرم قوی قدرت و حافظ حکومتها برخوردار بوده‌اند که عبارتند از: مشروعیت مذهبی و سنتی؛ حفظ بافت و فرهنگ قبیله‌ای و عشیره‌گرایی و در نهایت اهرم درآمدهای فزاینده نفتی و سیاستهای خدمت‌مندی-رفاهی در بستر اقتصاد رانتی. از این رو استفاده این حکومتها از نمادهای مشروعیت ذهنی (مذهبی و سنت) و مشروعیت با مبنای

کارامدی ناشی از خدمات رفاهی در جلوگیری از بسیج انقلابی توده‌ها و همدستی آنها با جریان‌های لیبرال و دموکراسی خواه موفق بوده‌اند؛ بنابراین تاکنون جریان‌های لیبرال در غیاب حمایت توده‌ها نتوانسته‌اند آزادسازی سیاسی محدود اولیه را به سوی دموکراسی سازی واقعی گسترش دهند.

برخی پژوهشگران از واژه «پترولیسم سیاسی» برای توصیف این دولت‌ها استفاده می‌کنند و بر این نظرند تا زمانی که درآمدهای نفتی برای هزینه‌های عمومی، رفاهی و عمرانی کفایت کند، تهدید کمی برای مشروعیت این رژیمها خواهد بود. از دهه ۱۹۷۰ به بعد رژیمهای این منطقه از درآمدهای فزاینده نفتی برای جلب رضایت عمومی توده‌ها از طریق تأمین یارانه‌های مواد غذایی، کالاهای مصرفی، خدمات رفاهی، بهداشت و سلامت و آموزش رایگان استفاده کرده‌اند. این کشورها با جمعیت کمتر و صادرات بالای نفتی نسبت به کشورهای پرجمعیت با منابع معدنی کمتر از قدرت تخصیص و هزینه کردهای عمومی بیشتری برخوردار بوده‌اند. لوجیانی با تکیه بر شواهد در این منطقه، بر این نظر است هرگاه دولت در وضعیتی باشد که بتواند با توزیع کالاها و خدمات و درآمد رضایت مردم یا توده‌ها را جلب کند، نیاز جدی به مشروعیت دموکراتیک نخواهد داشت؛ یعنی مشروعیت با بعد کارایی و اثربخشی عینی رضایت توده‌ها را جلب کرده و مانع رادیکالیسم توده‌ها با سمت و سوی دموکراتیک خواهد شد. در مجموع، وابستگی اقتصادی و رفاهی توده‌ها به تسهیلات و یارانه‌های دولتی و خاندان حاکم مانع از بسیج اعتراضی مشارکتی توده‌ها و همکاری آنها با جریان‌های اصلاح طلب و لیبرال شده است. در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ و دهه ۱۹۹۰، کاهش بهای نفت درآمدهای رانتهی این کشورها را کاهش داد و این موضوع به گونه‌ای نارضایتیهای نه‌چندان گسترده را در توده‌ها ایجاد کرد؛ با وجود این عواملی همچون: تداوم نمادهای مشروعیت سنتی - مذهبی، قدرت سرکوب بالای حکومتی، تداوم نسبی خدمات رفاهی و یارانه‌های پیشین - البته نه به گستردگی گذشته - وجود ذخایر ارزی از گذشته و افزایش میزان فروش نفت برای جبران نسبی کاهش بهای نفت، مانع از آن شدند که رادیکالیسم توده‌ای معطوف به ضدیت با اقتدارگرایی و حمایت جدی از دموکراسی شکل گیرد.

لازم به ذکر است که کاهش قیمت نفت در کنار عوامل دیگر همچون افزایش جمعیت نسل جوان و نوجوان، شکاف نسلی، گسترش کمی و کیفی تحصیل کردگان و نارضایتی اقتصادی نسبی توده‌ها، چالش‌هایی برای حکومتها ایجاد کرد و این چالشها زمینه آزادسازی محدود سیاسی گردید؛ به دلایلی که توضیح داده شد، آزادسازی محدود بوده است. از سرگیری افزایش قیمت نفت باعث از سرگیری خدمات رفاهی و یارانه‌ها گردید، در نتیجه، این امر نیز مانع از رادیکالیسم توده‌ای شد. به گفته کامروا و مورا، در مجموع بحران اقتصادی ناشی از کاهش درآمد نفت در مقطع یاد شده نتوانست به طور کامل شالوده رانتهی و اقتدارگرایی سنتی این دولت‌ها را نابود کند و این دولت‌ها در بخش قابل توجهی از وعده‌های خود به توده‌ها و طبقات موفق بوده‌اند و این موفقیت به حاشیه ماندن جریان‌ات اصلاح طلب سیاسی و تداوم اطاعت توده‌ها و اقشار انجامیده است.

یکی از ویژگی‌های اقتصاد رانتهی، سطح پایین مالیاتهاست. در اقتصادهای آزاد، وابستگی بالای حکومتها به مالیات بخش خصوصی و کارمندان، دولت‌ها را ملزم به دموکراسی و پاسخگویی ساخته است؛ حال آنکه در اقتصادهای نفتی خاورمیانه عدم وابستگی بالای حکومت به مالیاتها به استقلال دولت از طبقات و اقشار اجتماعی و مسئولیت ناپذیری حکومت در مقابل طبقات و توده‌ها شده است. اصناف پایین تر متعلق به توده به دلیل مالیاتهای کمتر یا معافیت مالیاتی در کنار تسهیلات و یارانه‌های دریافتی از حکومت، به تداوم وضع موجود مبتنی بر نظم اقتدارگرایی سنتی و موروثی تن داده‌اند. مارتین لیپست، از نظریه پردازان مهم در رویکرد نوسازی، بر این باور بود که احتمال دموکراسی و موفقیت آن در کشورهای ثروتمند و مرفه اقتصادی بالاست، ولی این پیش بینی در منطقه خاورمیانه نفت خیز عربی و کشورهای همچون سنگاپور از تأیید تجربی برخوردار نگردید و در عوض در کشور هند با ثروت کم، فقر و شکاف طبقاتی بالا از موفقیت بالایی برخوردار شد. بر طبق شواهد و مطالعات انجام شده، کشورهای این منطقه با وجود ثروت و رفاه اقتصادی بالا از بیشترین تداوم اقتدارگرایی برخوردار بوده‌اند و حکومتها در مقابل موج گسترده دموکراسی سازی از ربع پایانی شده ۲۰ به این سو مقاومت جدی داشته‌اند. راس در مطالعه خود در سال ۲۰۰۱ در می‌یابد که

ثروت‌های معدنی و نفتی به شکل قابل توجهی با سطوح پایین تر دموکراسی در آن کشورها مرتبط هستند. جی آنفلدر طی پژوهشی تأثیر ثروت ناشی از منابع معدنی بر تداوم اقتدارگرایی در نظام سیاسی را مطالعه کرده است. وی از دوزیر مجموعه نظری متعلق به نظریه اقتصاد رانتی استفاده می کند که عبارتند از:

۱. تبیین اثرات طرف تقاضا، در این ارتباط اندرسون و لوچیانی بر این نظر هستند که وابستگی شدید حکومت به رانتها و توزیع آن توسط حکومت در جامعه به کاهش فشارهای عمومی و مردمی نسبت به حکومت می انجامد. دولت منابع رانتی را عمدتاً در توزیع صرف می کند تا در توسعه اقتصادی، از این رو تغییر چندانی در ساختار طبقاتی رخ نمی دهد و طبقات اقتصادی مستقل شکل نمی گیرند.

۲. تبیین اثرات طرف عرضه، ثروت منابع معدنی و نفتی به دولت اقتدارگرا اجازه می دهد که در تقابل جدی با دموکراسی سازی مقاومت کند، نهادهای امنیتی را کارآمد و مجهزتر سازد و در شبکه های حمایتی سرمایه گذاری می کند تا حمایت طبقات و توده های وابسته به رانت‌های دولتی را در کنار حمایت دولتهای خارجی وابسته به سوخت و مواد معدنی جلب کند.

آنفلدر برای بررسی فرضیه خود (رابطه ثروت ناشی از منابع معدنی و نفتی و اقتدارگرایی) در سه دهه از ۱۹۷۰ به بعد، از مدل‌های رگرسیونی لجستیک در سنجش همبستگی بین بقای رژیم اقتدارگرا و داده های سالانه ملی همچون میزان استخدام در مقوه مجریه و تبعی بودن مشارکت سیاسی استفاده می کند. وی در سنجش منابع انرژی تأثیر نفت، گاز و ذغال سنگ بر تداوم اقتدارگرایی در الجزایر، بحرین، مصر، ایران، عراق، کویت، لیبی، مراکش، عربستان، سوریه، تونس، امارات متحده عربی و یمن را بسیار مهم و معنی دار می یابد. اسمیت نیز در مطالعه خود اثرات افزایشی و کاهش ناگهانی قیمت نفت بر ثبات سیاسی، اعتراضات، کشمکشهای مسلحانه داخلی و حرکتهای ضد دولت را مورد مطالعه قرار می دهد. وی در این تحقیق، وضعیت کشورهای نفتی در دوره های رشد و کاهش ناگهانی قیمت نفت (یعنی در مقطع زمانی ۱۴ سال پیش از نخستین رشد قیمت نفت در ۱۹۷۴ و ۱۳ سال پس از سقوط قیمت نفت از ۱۹۸۶ به بعد) را به روش مقایسه ای در فاصله سالهای

۱۹۶۰ تا ۱۹۹۹ با ۴۲۸۰ مشاهده مطالعه می کند. متغیر مستقل تحقیق وی، اثرات افزایش و کاهش ناگهانی قیمت نفت و متغیرهای وابسته آن عبارتند از: ناکامی رژیمها در تحقق وعده ها و کار کردهایش، اعتراضات سیاسی ضد دولتی و کشمکشهای مسلحانه داخلی. برای سنجش ناکامی رژیم، داده های مربوط به ۹۸ کارکرد رژیم را جمع آوری کرده و برای تحقق آن در هر سال، کد ۱ و عدم تحقق آن کد صفر داده است. برای سنجش متغیر اعتراضات ضد دولتی، کد صفر برای عدم حرکت های اعتراضی، ۱ برای تظاهرات مسالمت آمیز، عدد ۲ برای اعتصاب و عدد ۳ را برای شورشها می دهد. برای سنجش متغیر جنگ داخلی، کد صفر برای عدم وقوع آن، کد ۱ برای کشمکشهای سطح پایین با ۲۵ کشته در یک سال، کد ۲ برای کشمکشهای سطح میانی حداقل ۲۵ کشته در هر منازعه (که در هر سال حداکثر به ۱۰۰۰ نفر برسد) و کد ۳ برای کشمکشهای سطح بالا که تعداد کشته ها حداقل هزار نفر در هر منازعه باشد، به کار رفته است. در این تحقیق، متغیرهای کنترل عبارتند از: درآمد سرانه، نرخ تورم، نرخ رشد اقتصادی و میزان شهرنشینی.

فرضیه های تحقیق وی عبارتند از: ۱. وابستگی به صادرات نفتی، دولت ها را در معرض نوسانات قیمت نفت قرار داده و به ناکامی رژیم و احتمالاً بی ثباتی می انجامد؛ ۲. سرمایه گذاری درآمدهای نفتی در دستگاههای سرکوب و شبکه های حمایتی گسترده (حامی-پیرو) از بی ثباتی جلوگیری کرده و در نتیجه دولتهای نفتی سرکوبگر را غالباً کمتر از دولتهای دیگر شکننده می سازد؛ ۳. دوره های رشد و کاهش ناگهانی قیمت نفتی به بحرانهای اقتصادی، ناکامی رژیم، توزیع ناعادلانه درآمدها و در نهایت به اعتراضات و جنگ داخلی می انجامد.

نتایج تحقیق وی عکس فرضیه وابستگی را نشان داد؛ یعنی به نظر نمی رسد که حکومتها در ۱۹ کشور نفتی از جنگ داخلی آسیب دیده باشند و حتی اثرات افزایش قیمت کالاهای مصرفی وارداتی هم نتوانسته است بر این رژیمها اثر معکوس گذارد. کاهش قیمت نفت تأثیر منفی قابل توجهی بر پایداری رژیمهای اقتدارگرا نداشته است. نتایج تحقیق وی حاکی از ارتباط مثبت قابل توجه بین ثروت نفتی و پایداری حکومتهای اقتدارگرا و سطح پایین

اعتراضات بوده و کاهش شدید قیمت نفت نیز اثر منفی قابل توجهی بر بی ثباتی این رژیم نداشته است. ولی در تحلیل این موضوع بر این باور است که رهبران این دولت‌ها در دوران افزایش قیمت نفت از درآمدهای نفتی برای تجهیز و تقویت نهادهای دولتی، امنیتی و سازمان دهی سیاسی استفاده کرده تا در دوران افول قیمت با آسیبها و شکنندگیهای قابل توجه مواجه نشوند. در مجموع این رژیمها با کاهش دو سوم در قیمت نفت از ۱۹۸۶ به بعد با چالشهای جدی مواجه نشدند.

بیلای، لوچیانی و خانم کارل نیز این نظر را تأیید کرده اند. راس نیز بر این نظر است که استفاده از درآمدهای نفتی در تقویت دستگاه سرکوب بر پایداری این رژیمها موثر بوده است. بلین با نظری نسبتاً متفاوت، بر این باور است که وابستگیهای دولتهای مصرف کننده خارجی به نفت این دولت‌ها و عدم اعمال فشار جدی آنها برای دموکراسی و آزادسازی سیاسی به ویژه در کشورهای خاورمیانه، تأثیری مهم تر نسبت به قدرت سرکوب داشته است. البته افراد دیگری همچون کالیدور، واجکن، و هافلر نظر عکس دارند. آنها نظریه «نفت به مثابه فساد» را مطرح می کنند و بر این باورند که توزیع نابرابر درآمدهای نفتی و شبکه های حمایتی فسادی منبع بالقوه خشونت و بی ثباتی در این کشورها هستند. اسکاچ پل نیز با عنایت به تجربه انقلاب ایران، بر این نظر است که سیاستمداران کشورهای نفتی در دوران افزایش قیمت نفت، اقتصاد داخلی را مصرفی کرده و شبکه های حمایتی فاسد را با توزیع ناعادلانه درآمدهای نفتی بین طبقات و افراد وابسته پررنگ تر می سازند. در دوران کاهش قیمت نفت تداوم شبکه حمایتی ناممکن است و ضعف نهادی و کارایی رژیم به بی ثباتی می انجامد.

نظریه های بالا را نه می توان در بست پذیرفت و نه کامل رد کرد. اگر دیدگاه اسمیت را بپذیریم، وقوع انقلاب ایران در جامعه ای با اقتصاد رانتهی و نیروهای امنیتی قوی در زمان افت قیمت نفت را چگونه می توان توجیه کرد؟ پاسخ اجمالی به این سؤال آن است که حکومت شاه برخلاف دولتهای عربی نفت خیز از مشروعیت مذهبی و سنتی و حمایت روحانیون و قبایل و زمین داران برخوردار نبود، البته تحولات قابل توجه ایران در ساختارهای ارتباطی، آموزشی، شهرنشینی و غیره که منجر به گسترش طبقه متوسط جدید انقلابی گردید را نمی توان نادیده

گرفت؛ اعضای این طبقه به دلیل توسعه نیافتگی سیاسی و اقتدارگرایی فزاینده در انقلاب شرکت کردند. در نظریه راس، اسمیت و بیلای می توان حقایقی یافت که در تداوم اقتدارگرایی در دولتهای عربی نفت خیر تأثیرگذار بوده اند که عبارتند از: قدرت سرکوب بالا، شبکه های حمایتی فاسد با طبقات و گروههای متنفذ و خدمات رفاهی به توده ها و تداوم این رابطه به شکل نسبی در هنگام کاهش قیمتها با استفاده از ذخایر از پیش موجود. با وجود این، تداوم نسبی و اتکای این حکومتها به مشروعیت مذهبی-سنتی، تداوم نسبی ائتلاف رژیمها با روحانیت و سران قبایل، بافت قبیله ای-عشیره ای و فرهنگ قبیله ای نیز در تداوم اقتدارگرایی و حکومتهای موجود تأثیر قابل توجهی داشته اند. نکته قابل تأمل دیگر آن است که، بر اساس نظریه «نفت به مثابه فساد» توزیع ناعادلانه درآمدهای نفتی و فساد حاصل از اقتصاد رانتی در این جوامع به ویژه عربستان یک سری ناراضیتهای سیاسی-اجتماعی در بین عموم به ویژه طبقه متوسط جدید و تحصیل کرده ایجاد نمود. همچنین، کاهش درآمدهای نفتی در بستر جامعه متحول برخوردار از جمعیت فزاینده شهری و نسل نوجوان و جوان، تورم رشدیابنده و آگاهی سیاسی و اجتماعی فزاینده یک سری چالشهای اقتصادی و اجتماعی جدی ایجاد کرد. این چالشها از زبان روشنفکران در عرصه نیروها و گروههای اسلامی طیف میانه و گروههای لیبرال بیان شدند. در پاسخ به این چالشها این رژیمها به یک سری آزادسازیهای سیاسی محدود همچون برگزاری انتخابات پارلمانی (به جز عربستان)، انتخابات شوراهای شهری و محلی، آزادی نسبی برای نهادهای مدنی غیر دولتی و آزادی بیان محدود تن داده اند. بیشتر گفته شد که این آزادسازی، راهبردی برای بقای سیاسی رژیمها بوده است نه اینکه به عنوان آرمان مطلوب، آن را پی گیری کنند. بنابراین، در تعدیل این نظریه باید گفت که کاهش قیمت نفت و چالشهای برآمده از آن و فساد گرچه به یک سری ناراضیتهای عمومی و روشنفکری انجامید، اما به بی ثباتی شدید نینجامید؛ تاکتیک آزادسازی سیاسی محدود در کنار تداوم نسبی منابع مشروعیتی مذهبی-سنتی، ائتلافهای یاد شده با لایه های سنتی و قدرت سرکوب باعث تداوم اقتدارگرایی-البته با آسیب پذیریهایی قابل توجه- شده اند. البته در بین این کشورها، کویت از پیشرفتهای قابل توجه در دموکراسی سازی- به ویژه از حیث

انتخابات پارلمانی - برخوردار بوده است.

نتیجه گیری

در تحلیل دموکراسی سازی، موانع و ناکامیهای آن در مناطق و کشورهای گوناگون جهان، باید چند فاکتور را مورد توجه قرار داد که عبارتند از: ساخت حکومت، قدرت سیاسی و نخبگان حاکم؛ فرهنگ سیاسی؛ جامعه مدنی؛ تعاملات دولت و جامعه مدنی و ساخت اقتصادی. در این نوشتار با رویکرد ساختاری-علی ناثیر ساختارهای سیاسی، فرهنگی-اجتماعی و اقتصادی بر تضعیف شدید جامعه مدنی و جلوگیری از پیشبرد دموکراسی و پایداری اقتدارگرایی مورد بررسی قرار گرفت. در چارچوب رویکرد ساختمندی آنتونی گیدنز باید گفت که در منطقه خلیج فارس، از یک سو بیش از دو دهه است که کنشگران نوگرایی مذهبی و سکولار با دامن زدن به چالشهای سیاسی و اقتصادی از سوی آنها و همراهی کنشگران مدنی فراملی با آنها تا حدی این حکومتها را به پذیرش تغییراتی محدود در عرصه سیاسی و آزادسازی سیاسی اولیه ملزم ساخته اند که این پذیرش به عنوان راهبردی برای بقا و حفظ قدرت خاندان حاکم و نه پیشبرد دموکراسی به عنوان آرمان مطلوب بوده است. از سوی دیگر، در این منطقه درهم تنیدگی ساختار سیاسی (ساختار پدرشاهی، قدرت مطلقه شخصی، مبانی مشروعیت مذهبی-سنتی حکومت و سوءاستفاده از آن) و ساختار اجتماعی-فرهنگی (پدرسالاری و فرهنگ قبیله ای) و ساختار اقتصادی رانتی (تصدی گری دولت در اقتصاد، شبکه حمایتی فاسد بین دولت و علما، قبایل و تاجران و وابسته سازی آنها و خدمات رفاهی و اجتماعی رایگان یا کمک هزینه) در پایداری اقتدارگرایی در این جوامع-در گذشته و امروزه-در جلوگیری از پیشبرد دموکراسی سازی واقعی بسیار تاثیرگذار بوده اند. در واقع، پدرسالاری سنتی و قبیله ای در سطح سازمانهای اجتماعی محلی و ارزشهای سنتی و اطاعت-محور و پدرسالارانه آن به شکل مستقیم به رفتار اطاعتی محافظه کارانه در عرصه سیاسی و حکومتی انجامیده است. ساختار پدرشاهی و پدرسالاری در عرصه سازمان سیاسی و اجتماعی از یک سو و ساختار اقتصادی رانتی با انحصارات حکومت و خاندان حاکم در اقتصاد

و تجارت از سوی دیگر، از نیرو گرفتن نهادها و کنشگران مدنی و نهادهای صنفی در عرصه خدمات و اقتصاد جلوگیری کرده اند. ضعف قابل توجه نهادهای مدنی و نوگرایان مذهبی و سکولار و چیرگی نهادها و بازیگران سنتی وابسته به حکومت یعنی تاجران، علما و سرکردگان قبایل در تداوم قابل توجه اقتدارگرایی تاکنون مهم و بسیار تاثیر گذار بوده اند. توده ها نیز به دلایل سنتی و قبیله ای بودن و خدمات رفاهی - اجتماعی حکومت، پشتیبانی از جریانات لیبرال و دموکراسی خواه نداشته اند. پذیرش تکنوکرات های تحصیل کرده و صاحبان صنایع در نظام سیاسی نیز به دلیل درهم تنیدگی سه ساختار یادشده، نتوانست پشتیبانی برای جریانات دموکراسی خواه ایجاد کند.

البته شایان ذکر است که گرچه تصلب ساختاری حکومتها در این منطقه از تغییرات سریع جلوگیری کرده اند، ولی امروزه در عصر انقلاب ارتباطات و جهانی شدن این تصلب نمی تواند به شدت گذشته حفظ شود. برای مثال، فضای اطلاعاتی جهانی و فضای پس از حادثه یازده سپتامبر، عربستان و سایر کشورهای منطقه را به پذیرش آزادسازی سیاسی محدود و کاستن نسبی از تصلب ساختاری ملزم و مجبور کرد. با وجود این، هنوز ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی باعث شده اند این منطقه به عنوان یک منطقه منحصر به فرد در جهان در مقابل دموکراسی سازی مقاومت های جدی ایجاد کند. چشم انداز آینده منطقه و گسترش سطح محدود آزادسازی سیاسی محدود فعلی بستگی به عوامل مهمی دارد که عبارتند از: افزایش ناکارآمدیهای حکومتها از زاویه های گوناگون حکمرانی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی؛ کاهش مستمر قیمت نفت و به تبع آن افزایش بیکاری، مشکلات اقتصادی، کاهش قابل توجه سطح خدمات رفاهی فعلی و استمرار آن، افزایش سطح آگاهیهای سیاسی و اجتماعی توده ها و به تبع آن تحلیل ارزشهای عشیره ای و قبیله ای پدرسالارانه، کاهش قدرت سرکوب با بسیج افکار عمومی داخلی، منطقه ای و جهانی علیه سرکوب و موارد نقض حقوق بشر، گسترش روابط و پیوندهای افقی بین بازیگران و نوگرایان مدنی، مذهبی و عرفی و ایجاد جنبشهای دموکراسی خواه در سطح ملی و منطقه ای، پیوند نهادها و فعالان مدنی با هم تاییان خود در سطح جهان در فضای واقعی و فضای مجازی در اینترنت، افزایش اعمال فشارهای

قدرت‌های خارجی با کنارگذاشتن ملاحظات فعلی در حمایت از این رژیم‌های اقتدارگرا، اعمال فشارهای بازیگران فراملی غیردولتی و در نهایت، تشدید بحران مشروعیت به دلایل فوق‌وایجاد و گسترش شکاف در هیات حاکمه و برتری نخبگان اصلاح طلب در حاکمیت برای پیشبرد بیشتر آزادسازی و دموکراسی.



منابع:

- ابراهیم، سعدالدین، «آزادسازی و توسعه دموکراسی در جهان عرب»، ترجمه مسعود آریایی نیا، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دوازدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۴.
- ابوخلیل، اسد، «نقش احزاب سیاسی در تحول آفرینی و فرایندهای دموکراتی شدن در جهان عرب»، در مجموعه مقالات دموکراسی و جامعه مدنی در خاورمیانه، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: انتشارات روزنامه سلام، ۱۳۸۰.
- لوچیانی، جیا مو، «رانت نفتی، بحران مالی دولت و دموکراسی در خاورمیانه»، همان.
- مور، برینگتون، ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه حسین بشیریه، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹.
- Alberecht, Holgar & Schlumberger, Oliver, "Regime without Democratization in the Middle East," *International Political Science Review*, Vol. 25, No. 4, 2004.
- Diamond, Larry, The Globalization of Democracy in Robert Sloter (et.al.) (eds.), *Global Transformation in the Third World*, London: Lynne Riner Publication, 1993.
- Diamond, Larry(cd.), *Political Culture and Democracy in Developing Countries*, London: Lyn Reiner Publications, 1994.
- Ehteshami, Anoushirvan & Murphy, Emma, "Transformation of the Corporatist State in the Middle East," *Third World Quarterly*, Vol.17, No.4, 1996.
- Hinnebusch, Raymond, "Authoritarian Persistence, Democratization, Theory of the Middle East," *Democratization*, Vol.13, No. 4., 2006.
- Kamrava Mehran, Mora, Frank, "Civil Society & Democratitition in Comparative Perspective: Latin America & the Middle East," *Third World Quarterly*, Vol. 19, No. 5, 1998.
- Kamrava, Mehran, "Non Democratic States of Political Liberalization in the Middle East," *Third world Quarterly*, Vol.19, No.1, 1998.
- Lane, Jun Erike & Ersson, Savante, *Democracy*, London: Routledge, 2003.
- Schlumberger, Oliver, "The Arab Middle East & the Question of Democratization," *Democratization*, Vol.7, No. 4, 2006.
- Smith, Benjamin, "Oil Wealth & Regime Survival in the Developing World, 1960-1999," *American Journal of Political Science*, Vol, 48, No. 2, 2004.
- Ulfelder, Jay, "Natural-Resource Wealth & the Survival of Autocracy," *Comparative Political Studies*, Vol.40, No. 8, 2007.
- Vanhanen, Tatu, *Democratization*, London: Routledge, 2003.
- Weiffen Brigitte, "Liberalizing Autocratic in the Persin Gulf Regime?" *World Development*, Vol. 36, No. 12, 2008.
- www.freedomhuse.com